

نقدی بر متون حوزه جامعه‌شناسی تاریخی ایران

جواد نظری مقدم*

چکیده

بسیاری از مکتوبات حوزه خلیات ایرانیان، با تأکید بر تلازم میان ساختار استبدادی و ویژگی‌های خلقی جامعه ایرانی، معتقد است حاکمیت‌های استبدادی در طول تاریخ این سرزمین اسباب حاکمیت ارزش‌های خودمدار و شکل‌نگرفتن ویژگی‌های مقوم توسعه از قبیل مسئولیت‌پذیری، مشارکت، روحیه جمعی، و دیگرخواهی را سبب شده است. این پژوهش می‌کوشد دیدگاه رایج در حوزه متون مربوط به خلیات ایرانیان را به نقد بکشد. برپایه یافته‌های تحقیق، به نظر می‌رسد باید به کارکرد نظریه‌های یادشده که حاکی از تلازم میان استبداد حاکمان و اخلاق ملت‌هاست به‌دیده تردید نگریست. نتایج حاصله می‌تواند دست‌مایه‌ای برای مطالعات حوزه فرهنگ و توسعه باشد.

کلیدواژه‌ها: استبداد، جامعه‌شناسی تاریخی، خلیات ایرانیان، شرق‌شناسی.

۱. مقدمه

پرسش از «کیستی ما ایرانیان» نه‌تنها برای ایرانیان بلکه برای بسیاری از مردم جهان، از جمله مردم‌شناسان غربی، پرسشی جالب، مهم، و درعین‌حال بسیار دشوار بوده است. غالباً این پرسش در جامعه ما ذیل مطالعات حوزه جامعه‌شناسی تاریخی و پرسش مهم و کلان‌تری به‌نام توسعه شکل گرفته است و بیش‌تر آثاری که به مسئله خلیات ایرانیان پرداختند از نسبت آن با توسعه سخن رانده‌اند.

می‌توان گفت که بخش عمده‌ای از این آثار با پرابلماتیک‌انگاشتن خلیات و منش ملی ایرانیان، چاره حل بسیاری از مشکلات امروز را در حوزه‌های سیاسی، اجتماعی، و اقتصادی اصلاح و تغییر خلیات جامعه ایرانی می‌بینند. در این نگاه، رفتارها و ویژگی‌ها

* استادیار فرهنگ و ارتباطات دانشگاه گیلان، j.nazaris@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۸/۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۹/۱۷

و خلیقات گروه‌های اجتماعی نسبت عمیقی با زیست تاریخی پیدا می‌کند؛ چراکه نحوه زیست تاریخی هر جامعه یا گروه اجتماعی بازتابی از شرایط و مقتضیات آن است. به این معنا، «فرهنگ گران‌بار از گذشته و البته باردار از آینده است» (فراستخواه، ۱۳۹۴: ۱۲۳). شمار درخور توجهی از پژوهش‌گران ایرانی هم‌چون احمد اشرف (۱۳۵۹)، احمد سیف (۲۰۰۴)، فرهاد نعمانی (۱۳۵۸)، همایون کاتوزیان (۱۳۷۲-۱۳۹۲)، عباس ولی (۱۳۸۰)، هوشنگ ماهرویان (۱۳۸۱)، محمود سریع‌القلم (۱۳۸۰، ۱۳۸۶، ۱۳۹۰)، حسن نراقی (۱۳۸۰)، علی رضاقلی (۱۳۷۳، ۱۳۷۷)، و دیگران ویژگی‌های جامعه ایرانی و نیز مسئله استبداد و ساختار سیاسی و اقتصادی و نظام قبیلگی را تشریح و تأثیر آن را در خلق و خوی استبدادزده ایرانیان بررسی کرده‌اند. اگرچه پژوهش‌های انجام‌گرفته در حوزه خلیقات ایرانیان بر تأثیر عوامل متعددی بر چگونگی خلیقات ایرانیان تأکید دارند، با مطالعه و بررسی آثار موجود می‌توان دریافت که پژوهش‌گران تأثیر متغیر حکومت و استبداد ایرانی را در ویژگی‌های خلقی انسان ایرانی بسیار پُررنگ می‌دانند؛ به عبارتی دیگر، وجه مشترک همه این آثار و مکتوبات تکیه و تأکید بیش‌تر بر مسئله استبداد و جایگاه آن در تبیین خلیقات ایرانیان است. این دیدگاه معتقد است ساختار استبداد تاریخی در ایران تأثیر مستقیمی در روحیه استبدادزده جامعه ایرانی دارد و این روحیه استبدادزده به بازتولید استبداد ایرانی، اقتدارگرایی ایرانی، تکروی، و خودمداری ایرانی می‌انجامد.

این دیدگاه مسلط و رایج مشکلات امروز را به تاریخ و فرهنگ گذشته جامعه ایرانی بازمی‌گرداند و با تأکید بر تلازم میان ساختار استبدادی و خلیقات اجتماعی جامعه معتقد است حاکمیت‌های استبدادی در ایران موجب حاکمیت ارزش‌های خودمدار در جامعه ایرانی شده است و در نتیجه، ایرانیان تکرو و فاقد روحیه جمعی و مشارکتی و مسئولیت‌پذیری و دیگر ویژگی‌های دیگر خواهانه‌اند. فرض اصلی گفتمان یادشده این است که فقدان اخلاق مدنی (مانند اخلاق کاری، کار گروهی، دیگرپاری، وظیفه‌شناسی، و صداقت) ناشی از وضعیت استبدادی همیشگی ایرانیان است. این یعنی ساختار اجتماعی و منش ایرانیان از ساختار همواره استبدادی آن ناشی شده است و حکومت‌های استبدادی در جامعه ایران حاکمیت نظام ارزش‌های اجتماعی خودمدار را در مناسبات اجتماعی-اقتصادی افراد به دنبال داشته است.

این نوع توصیف از خلیقات ایرانیان زمانی اهمیت می‌یابد که در پاسخ به سؤال عمیق‌تر و مهم‌تری مطرح می‌شود و آن هم سؤال از چرایی عقب‌ماندگی جامعه ایرانی است. توجه به خلیقات و منش ایرانی و پرسش از کیستی در اغلب این آثار در واقع برای رسیدن به

پاسخی روشن درباب ویژگی‌های ایرانیان و نسبت آن با توسعه‌نیافتگی یا عقب‌ماندگی است؛ دیدگاهی که به‌نظر می‌رسد واقعیت‌های موجود در جامعه ایرانی را نادیده می‌انگارد و ویژگی‌های منفی و نامطلوبی را به انسان ایرانی نسبت می‌دهد و خواسته یا ناخواسته، با به‌نقدکشیدن شخصیت ایرانی/ شرقی، الگوی «دیگری» مطلوب را به مخاطب معرفی می‌کند؛ دیگری‌ای که خلیقات و ویژگی‌هایی دارد که مسیر رسیدن به توسعه را برای او تسهیل می‌کنند.

این مسئله از نظر تشخیص درست بیماری برای ما بسیار مهم است؛ وقتی ما علل و ریشه مسائل اجتماعی و سیاسی و اقتصادی امروز را در گذشته یا ویژگی‌های فرهنگی و نرم‌افزاری به‌جای‌مانده از گذشته ببینیم طبیعی است که برای چاره‌جویی، درمان، و رفع آن سیاست و روش‌هایی متناسب با آن را در نظر می‌گیریم. دانستن این مسئله که آیا ایرانیان از گذشته تا امروز به این بیماری مبتلا بوده‌اند یا دارای ویژگی‌های نامطلوب از قبیل خودمداری، تک‌روی، خودخواهی، و اقتدارطلبی‌اند هم‌چون تاریخچه بیماری مریض برای پزشک است. دانستن تاریخچه مسئله راه را برای فهم دلایل و ریشه‌های بیماری باز می‌کند و سپس راه و روش درست درمان و چاره‌اندیشی را به دانشمندان و پژوهش‌گران علوم اجتماعی و مردم ما ازسویی و به برنامه‌ریزان و سیاست‌گذاران ازسویی دیگر خواهد آموخت؛ اما اگر ایرانیان به مرور زمان و به تدریج به این ویژگی‌ها دچار شده‌اند، آن‌گاه باید برای درمان و چاره‌اندیشی به سراغ دیگر عوامل موجود رفت و تدبیری دیگر اندیشید. براین اساس، ما در این مطالعه می‌کوشیم مبانی نظری و نیز روش مطالعات کتب حوزه جامعه‌شناسی تاریخی ایران را بررسی و نقد کنیم.

۲. نقد مبانی نظری گفتمان خودانتقادی

۱.۲ خاستگاه نظری آثار حوزه جامعه‌شناسی تاریخی و خلیقات ایرانیان

نمی‌توان انکار کرد که غالب آثار مربوط به گفتمان خودانتقادی و استبدادزدگی جامعه ایرانی متأثر از نظریه‌های اندیشمندان غرب و نگاه آنان به شرق و انسان شرقی است. روشن است که بسیاری از کسانی که تاریخ ایران و استبداد ایرانی را قضاوت کرده‌اند از نظریه‌ها و مفاهیم اندیشمندان غربی بهره گرفته‌اند (آشتیانی، ۱۳۹۱: ۲۲۰). در این بین، نظریه «شیوه تولید آسیایی» مارکس و انگلس که منبعث از اندیشه‌های متفکرانی هم‌چون متسکیو، هابز، و هگل بوده است و نیز نظریه «پاتریمونالیسم» وبر و «استبداد شرقی» کارل اگوست ویتفونگل

تأثیر قابل توجهی بر تدوین نظریه‌های بعدی داشته‌اند. بنابراین، لازم است تا مفهوم و نظریه استبداد شرقی را تشریح کنیم.

۳. استبداد شرقی و شیوه تولید آسیایی

متفکران حوزه علوم سیاسی سعی در تقسیم‌بندی جهان و سامان سیاسی و اجتماعی ملت‌ها داشته‌اند. آنان جوامع آسیایی را دارای ویژگی‌های خاصی می‌دانستند که مهم‌ترین مشخصه آن قدرت استبدادی آن است. در عصر جدید، ماکیاولی و ژان بدن، در توصیف حکومت‌های آسیایی، آن‌ها را نظام‌هایی می‌خواندند که در آن مردمان بندگان پادشاه محسوب می‌شدند. منتسکیو، در آثار خود، مفهوم استبداد جوامع شرقی را پایه‌گذاری کرد (آزادارمکی، ۱۳۹۱: ۱۱۶). او سازمان سیاسی آسیا را براساس دو عامل طبیعی مشخص، یعنی وجود دشت‌های وسیع و بی‌اعتدالی آب‌وهوایی و استبداد شرقی، می‌دانست (منتسکیو، ۱۳۶۲: ۴۵۴).

هگل^۱ (فیلسوف آلمانی ۱۷۷۰-۱۸۳۱) نیز، با بهره‌گیری از اندیشه منتسکیو و آدام اسمیت در زمینه استبداد شرقی، استبداد را ویژگی خاص و خصلت بد کشورهای آسیایی می‌دانست و هم‌چون منتسکیو جوامع آسیایی را جوامعی ایستا می‌نامید (موقن، ۱۳۷۸). سپس، این ایده مورد توجه کارل مارکس قرار گرفت و او با استفاده از این مفهوم نظام تأسیسات اجتماعی و اقتصادی جوامع آسیایی را تحلیل کرد.

مارکس، در آثار اولیه‌اش، بیش‌تر به موضوع آبیاری مصنوعی و اداره امور آن در تبیین نوع حکومت ممالک مشرق‌زمین نظر داشت. او برای جوامع شرقی خصوصیات برمی‌شمارد که آن‌ها را از جوامع غربی متمایز می‌کند. از نظر او، اساس جامعه کشاورزی مشرق‌زمین بر وضعیت اقلیمی، آبیاری مصنوعی با کانال‌ها، و اداره امور آبیاری خاصی بنا شده است. نظارت بر امور آبیاری در جوامع شرقی دخالت گسترده دولت مرکزی را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد. از نظر مارکس و انگلس، نبود مالکیت خصوصی، به‌ویژه مالکیت خصوصی بر زمین، دلیل اصلی رکود اجتماعی در جامعه آسیایی است. جماعت‌های روستایی به‌دلایل جغرافیایی و آب‌وهوایی به یک نظام آبیاری وابسته بودند که خود متضمن یک دستگاه اجرایی متمرکز برای هماهنگی و توسعه امور آبیاری در مقیاسی بزرگ بود. بنابراین، استبداد و رکود با توجه به نقش چیره دولت در امور عمومی و خودبسندگی و انزوای جامعه روستایی ویژگی «شیوه تولید آسیایی» بود (ولی، ۱۳۸۰: ۱۸۰).

از نگاه مارکس، «نبود مالکیت ارضی در واقع کلید (شیوه تولید) در تمامی مشرق‌زمین است» (مارکس و انگلس، ۱۳۷۹: ۶۷). مارکس جوامع شرقی را از محدوده تحلیل طبقاتی خود خارج ساخت و با توسل به فرضیه جامعه پراکنده استبداد سیاسی را اساساً از فئودالیسم اروپایی تفکیک کرد. او اجتماعات کوچک و پراکنده را مانع تشکیل طبقات اجتماعی در شرق می‌داند و نبود طبقات به استبداد سیاسی حاکمان کمک خواهد کرد.

ماکس وبر نیز، هم‌چون مارکس، جامعه شرقی را از جامعه غربی متمایز می‌داند. یکی از اشکال حکومت‌های استبدادی نظام پاتریمونالیسم (patrimonialism) یا «سلطه موروثی» است که منبعث از اندیشه ماکس وبر به معنی شکلی از حاکمیت سیاسی است که در آن یک خاندان پادشاهی قدرت جابرانه را از طریق دستگاه دیوانی اعمال می‌کند. منشأ پیدایش پاتریمونالیسم از نظر وبر ساخت قدرت موسوم به پدرسالاری یا پدرشاهی (patriarchy) است. او تبدیل نظام پدرشاهی به پاتریمونالیسم را در چهارچوب دکترین عمومی تری مطالعه می‌کند که عبارت است از تخصیص نقش‌ها و افتراق ساختارها. رابطه قدرت در این دو شکل فرمان‌روایی در جوهر یکی است. اگر نظام سیاسی سنتی فاقد کارکنان اداری باشد، ماکس وبر آن را نظام پدرسالاری و حکومت سال‌مندان و ریش‌سفیدان می‌خواند و اگر دارای سازمان اداری باشد، آن را نظام پاتریمونالیسم و فئودال می‌نامد (اشرف، ۱۳۴۷: ۱۲). از نظر وبر، تفاوت فئودالیسم و پاتریمونالیسم در نحوه اداره امور و اعمال قدرت سیاسی است. در پاتریمونالیسم قدرت سیاسی در کنترل شخصی فرمان‌روا قرار دارد و در فئودالیسم در دست اشراف زمین‌دار که از راه سربازگیری نیروی پشتیبان قدرت را تأمین می‌کنند (ابراکرامبی، ۱۳۷۰: ۲۷۸-۲۷۹).

پاتریمونالیسم و فئودالیسم دو شکل از اشکال قدرت سیاسی متعلق به دوره پیشامدرن‌اند و به اعتقاد وبر، در جوامع سنتی و غیرمدرن شاهد چنین اشکالی از ساختار قدرت هستیم. این تمایل در وبر وجود دارد که فئودالیسم را متعلق به جوامع سنتی اروپایی و دیوان‌سالاری‌های پاتریمونالی را از ویژگی‌های ساخت قدرت در شرق بداند (حجاریان، ۱۳۷۴: ۴۶).

ویتفولگ (۱۳۹۱) با بهره‌گیری از نظرات مارکس و البته با ابداعاتی در آن پایه‌گذار نظریه خاصی در زمینه استبداد شرقی شد. او در اثر خود با عنوان *استبداد شرقی: مطالعه تطبیقی قدرت مطلقه بر مبنای تحلیل «نظام تولید آسیایی»* به‌مثابه «پایه قدرت اجتماعی»، یعنی با تکیه بر رأی اقتصادی مارکس، ساختار نظام‌های سیاسی-اقتصادی جوامع آسیایی را بررسی می‌کند. او، در کتاب خود، خشکی و کم‌آبی سرزمین و ضرورت مدیریتی متمرکز و

عمومی بر تولید و توزیع آب را دلیل اصلی ظهور استبداد در کشورهای شرقی از چین تا ایران معرفی کرد. او، با اتکا به آرای مارکس (ولی با نقد آن‌ها)، معتقد است که اساس دولت آسیایی «نظام آب‌پایه» است و در همه این دولت‌ها ما با «ساختار دیوان‌سالاری» متمرکز روبه‌رویم. او جوامع آسیایی را «جوامع آب‌پایه» (hydraulic society) می‌نامد. در کتاب *استبداد شرقی* او، اصطلاحاتی هم‌چون جامعه‌آبی، اقتصاد آبی، کشاورزی آبی، رژیم سیاسی آبی، حکومت آبی، دولت آبی، مدیریت آبی، مالیات آبی، توسعه آبی، قوانین آبی، استبداد آبی، دنیای آبی، نظام آبی، و کشورهای آبی به چشم می‌خورد.

به نظر ویتفولگ، هرم قدرت جامعه شرقی از دو بخش «حکومت‌گر» و «حکومت‌شونده» تشکیل شده است و در بافت اجتماعی و سیاسی آن نهادهای خودمختار و خودگردان که بتوانند میزان اعمال نفوذ قدرت استبدادی را محدود کنند وجود ندارد. استبداد شرقی ویتفولگ بیان‌گر سخت‌ترین شکل قدرت مطلقه و استبداد تام فردی است و دولت شرقی، به‌منزله یک نهاد بی‌رقیب سیاسی، با حذف همه ساخت‌ها و نهادهای غیردولتی اجتماعی به‌صورت نیرویی قدرت‌مندتر از جامعه درآمده است (ویتفولگ، ۱۳۹۱: ۴۹-۵۰).

غالب آثاری که ایران و جامعه ایرانی را تحلیل کرده‌اند با مبنای قرارداد این نظریه‌ها تاریخ ایران را توصیف و تحلیل کرده‌اند و ما شاهد تسلط این گفتمان در آثار و مکتوبات بسیاری در جامعه دانشگاهی و حتی کارگزاران سیاسی هستیم. در این رویکرد، واقعیت‌های جامعه ایرانی با نظریه‌ها تطبیق داده می‌شود و همواره گزاره‌های مورد استفاده از نظریه استبداد شرقی تکرار می‌شود. حال آن‌که اگر وضعیت ایران را مطابق با آنچه در این گفتمان بیان می‌شود تا این اندازه استبدادی و نامطلوب و وخیم بدانیم، باید پرسید پس چگونه چنین جامعه‌ای توانسته است تا این زمان ادامه حیات دهد؟ یا رویدادهای بزرگی هم‌چون نهضت تنباکو، جنبش مشروطه، و انقلاب اسلامی و تلاش‌های ایرانیان در تقابل با مظاهر استبداد و ظلم در طول تاریخ چگونه و با چه منطقی قابل تحلیل و تبیین خواهد بود؟

اساساً ما معتقدیم می‌توان به انگاره حاکمیت استبداد مطلقه در طول تاریخ ایران به‌دیده تردید نگریست؛ چراکه شواهد تاریخی زیادی نشان می‌دهد نظام‌های سیاسی در جامعه ایرانی همواره مطلق‌العنان و خودکامه نبوده‌اند و به همان نسبت باید در قدرت و میزان نفوذ و تأثیر نظام استبدادی در جامعه و خلیقات ایرانیان تأمل بیشتری کرد. بیش‌تر تحلیل‌ها در حوزه خلیقات ایرانی همان تصویری را به نظام‌های سیاسی در طول تاریخ بشری تسری می‌دهند که درباره دولت مطلقه مدرن دارند. در نتیجه، بر هم‌رنگی و هم‌سویی میان سیاست و جامعه حکم می‌کنند.

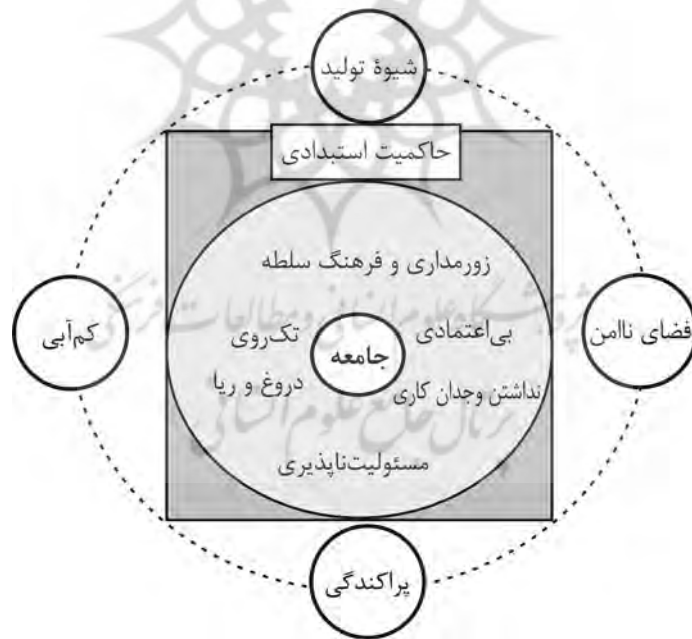
حوزه تأثیرگذاری دولت مدرن بسیار وسیع است، به گونه‌ای که حتی گاه خصوصی‌ترین حوزه‌های حیات اجتماعی را نیز تحت‌الشعاع خویش قرار می‌دهد، اما دایره نفوذ نظام‌های سیاسی پیشامدرن در ایران بسیار محدود بوده است؛ برای مثال، نهاد آموزش و نهاد اقتصاد در ایران کاملاً مستقل از دولت بوده است. برپایه اسناد و شواهد تاریخی در ایران می‌توان گفت در گذشته حکومت‌ها هر اندازه هم استبدادی بوده‌اند نمی‌توانستند در همه شئون اجتماعی و فردی دخالت کنند و تأثیرگذار باشند.

وظایف حکومت مرکزی در ایران غالباً به جمع‌آوری مالیات و حفظ نظم و امنیت عمومی منحصر بود و بیش‌تر امور و خدمات عمومی هم‌چون آموزش و پرورش، بهداشت عمومی، محاکم قضایی، فعالیت‌های تجاری و اقتصادی، و غیره خارج از دستگاه‌های اداری قرار داشت و در حوزه نهادهای اجتماعی غیردولتی بود؛ بدین ترتیب، وجود حکومتی با دستگاه اداری گسترده و متمرکز دولتی نمی‌تواند با شرایط ساختار سیاسی و اجتماعی جامعه ایران سنتی هم‌خوانی داشته باشد (جنادله، ۱۳۹۱: ۴). به‌همان نسبت، شاید امکان تأثیرگذاری بر خلیقات، به آن میزان که در آثار حوزه خلیقات ایرانیان اشاره شده، وجود نداشته است. بنابراین، باید تأملی دوباره به تاریخ ایران کنیم و به سؤال مهمی پاسخ دهیم و آن این است که آیا ما در طول تاریخ ایران شاهد وجود نظام‌های خودکامه و استبدادی مطلق هستیم؟ بدیهی است که برای پاسخ‌دادن به این سؤال باید از بند فراروایت‌هایی چون استبداد شرقی و استبداد تاریخی ایران رها شد و فارغ از نظریه‌های غربی تاریخ ایران را مطالعه کرد.

نکته دیگری که در این باب می‌توان گفت مقایسه ایران با دیگر کشورهای آسیایی است که به تعبیر اندیشمندان غربی تجربه‌ای مشابه در نوع حکومت داشتند و همواره سیستم حکومتی آن‌ها سیستم استبدادی بود. اگر استبداد مانعی برای تحقق‌یافتن ویژگی‌های مقوم توسعه در جوامع به‌شمار می‌رود، چگونه است که ژاپن یا مالزی با داشتن پیشینه دراز تاریخ استبدادی به وضعیتی مشابه آن‌چه متون مربوط به خلیقات ایرانیان درباب ایران و ایرانی گفته‌اند دچار نشده‌اند و از نظر توسعه با کشورهای اروپایی و پیشرفته دنیا در رقابت قرار دارند؟ توسعه و پیشرفت کشورهای آسیایی، مثل ژاپن و چین و مالزی، خود گواهی است بر سست بودن نظریه استبداد شرقی و نقش آن در توسعه‌نیافتگی آسیا. حال آن‌که نویسندگان ایرانی با مبنای‌دادن این نظریه بدترین ویژگی‌ها را به تاریخ ایران نسبت می‌دهند و تاریخ را مقصر اصلی عقب‌ماندگی جامعه ایران می‌دانند.

۴. نقد روشی آثار مربوط به نقد خلیات ایرانیان

مطابق با دستگاه نظری آثار حوزه خلیات ایرانیان تاریخ استبدادی ایران مؤلفه بسیار تأثیرگذاری در وضعیت امروز ایران در همه حوزه‌ها، به‌ویژه خلیات، به‌شمار می‌آید. به‌نظر می‌رسد گفتمان استبدادزدگی و نظریه‌های حوزه خلیات ایرانیان با واقعیت‌های جامعه و تاریخ ایران چندان منطبق نیست و همان‌طور که پیش‌ازین اشاره شد، می‌توان گفت که آثار حوزه خلیات ایرانیان تا حد بسیار زیادی از نظریه کلان استبداد شرقی و شیوه تولید آسیایی تأثیر پذیرفته است (آشتیانی، ۱۳۹۱). در این رویکرد، وضعیت اقلیمی و جغرافیایی و دیگر عوامل و عناصر و متغیرهای موجود در طول تاریخ ایران از قبیل شیوه تولید آسیایی، خشکی و کم‌آبی، پراکندگی جمعیت، و فضای ناامن به حاکمیت و تداوم سلطه نظام استبدادی و نیز روحیه زورمدارانه و خودمدارانه ایرانی منجر شده است. همه این عناصر در کنار هم در قالب مفهومی کلان تحت‌عنوان «استبداد شرقی» جای می‌گیرد و بر این اساس گفته می‌شود که این نظام استبدادی تأثیر عمیقی در خلیات ایرانیان برجای گذاشته است. این رویکرد در قالب الگوی نظری زیر ارائه‌پذیر است:



بیش‌تر این‌گونه مطالعات با اتکا به تحلیل‌های نظری و غیرتجربی فقط بر ضعف خلیات ایرانیان تکیه و تأکید دارند و با درکنارهم‌قراردادن برخی گزاره‌های عام به نتایج

خاصی در خلیقات ایرانیان و نقش آن در عقب‌ماندگی جامعه ایرانی می‌رسند و برای اثبات مدعای خود شواهد تاریخی و مستندی ذکر نمی‌کنند.

با رجوع به این آثار می‌توان دریافت که صاحبان آثار کم‌تر به شواهد تاریخی برای اثبات مدعای خود استناد می‌کنند یا در صورت استناد به شواهد تاریخی با رویکردی سوگیرانه و گزینشی به ارائه شواهدی از برخی سفرنامه‌های خارجی اکتفا می‌کنند. عمده آثار این حوزه گاه بدون ارائه شواهد و مستندات تجربی و تاریخی و فقط با مبنای قرارداد اثر جمال‌زاده و ارجاع به او درصدد انتساب ویژگی‌های خلقی به مردم ایران‌اند (جواد یگانه و امیر، ۱۳۹۳: ۲).

این درحالی است که جمال‌زاده در کودکی ایران را ترک و بیش‌تر طول زندگی‌اش را در خارج از ایران سپری کرده است. ضمن این‌که اثر او حاصل سلسله‌مقالات او پیرامون خلیقات ایرانیان به مجله *ایران‌شهر* است که در نهایت دفتر مجله *ایران‌شهر* آن را چاپ کرده است و اثری علمی و روش‌مند به‌شمار نمی‌رود. او در *خلیقات ما ایرانیان* فقط با جمع‌آوری و درکنارهم‌قراردادن برخی گفته‌های تعدادی از سفرنامه‌نویسان و کتب تاریخی و ویژگی‌های مثبت و منفی ایرانیان را برمی‌شمرد. و البته ویژگی‌های منفی را پُررنگ می‌کند و سپس با تعمیم این ویژگی‌ها ریشه همه مشکلات را در خلیقات ما معرفی می‌کند.

همان‌طور که اشاره شد تعمیم‌بخشی یکی از برجسته‌ترین ویژگی آثار مربوط به خلیقات ایرانیان به‌شمار می‌رود. در این مسیر، مشاهده می‌شود که صاحبان این آثار با رویکردی کلیت‌انگارانه تعدادی از ویژگی‌ها را به همه ملت ایران نسبت می‌دهند. حال آن‌که اساساً یکپارچه‌کردن همه افراد یک ملت و تعمیم پاره‌ای ویژگی‌ها به ملتی با این حجم از تنوع قومیتی و فرهنگی و پراکندگی جغرافیایی محل‌تردید است و می‌تواند بنا به دلایلی مناقشه‌پذیر باشد. این تحلیل‌ها بدون توجه به تنوع قومیت‌ها و فرهنگ‌ها در جامعه ایرانی و نیز تغییر و تطورات دوره‌های تاریخی و تفاوت‌های جغرافیایی و اقلیمی در پهنه گسترده و وسیعی چون ایران بدون استفاده از روشی علمی و محکمه‌پسند ایرانیان را نقد و سرزنش می‌کنند.

باید از صاحبان این آثار پرسید مقصود اصلی این نویسندگان از ایران و ایرانیان کیست؟ ایران دوره باستان و دوره اشکانی و ساسانی یا ایران دوره اسلامی؟ ایران در دوره کدام سلسله تاریخی؟ چگونه می‌توان با توجه به تغییرات زندگی انسان امروز و سرعت تحولات اجتماعی حکم به تغییر نکردن جامعه ایرانی و متفاوت نبودن انسان امروز با انسان دیروز داد؟ از طرفی پیداست که در طول دوره‌های تاریخی دامنه جغرافیایی سرزمینی به نام ایران شامل حوزه‌های جغرافیایی وسیعی می‌شد که امروزه از ایران جدا شده‌اند. سؤال مهم‌تر این‌که

منظور این مکتوبات از ایرانیان چه گروه یا قومیتی از اقوام ایرانی است. سرزمین ایران شامل اقوام و قومیت‌های متعددی است که هر یک ویژگی‌ها و سنت‌ها و تاریخ و هویت خاص خود را دارند. آیا اساساً می‌توان ادعا کرد این ویژگی‌ها از ویژگی‌های ذاتی همه اقوام ایرانی در طول تاریخ و در همه اعصار تاریخی است؟

برخی از این صاحبان آثار با استفاده از تجربیات شخصی خود و رجوع به دیگر صاحبان آثار حوزه مربوط به خلیقات ایرانیان بدترین ویژگی‌ها را به انسان ایرانی امروز نسبت می‌دهند و سپس بدون هیچ دلیل عقلی و تاریخی‌ای ادعا می‌کنند همه این ویژگی‌ها در طول تاریخ در ایرانیان وجود داشته است و ایرانیان همواره این ویژگی‌ها را داشته‌اند؛ برای مثال، حسن نراقی درباره تجربه شخصی خود می‌نویسد:

همواره از این موهبت برخوردار بودم که به‌خاطر شرایط شغلی‌ام همیشه با بسیاری از مردم در ارتباط باشم. به‌نظرم می‌رسد جمع همکاران من نمونه‌هایی از تیپ‌های شخصیتی درصد قابل توجهی از مردم را تشکیل می‌دادند و می‌دهند. طی سی سال گذشته مقام مدیریت اجرایی داشتم، جمع‌بندی‌ام را روی کاغذ آوردم... (نراقی، ۱۳۸۳: ۱۵۷).

البته، او در اثرش برای اثبات مدعای خود به آثار دیگران از جمله رضاقلی، ایزدی، زیباکلام، بازرگان، و جمال‌زاده نیز ارجاع می‌دهد.

یکی دیگر از روش‌های به‌کارگرفته‌شده استفاده صرف و گزینشی از متون ادبی و تعمیم برخی ویژگی‌های بازتاب‌یافته در این متون به ایرانیان در طول دوره‌های تاریخی است. برخی آثار با پیش‌فرض قراردادن این نکته که خلیقات می‌تواند در آثار ادبی و اشعار و ضرب‌المثل‌های یک ملت انعکاس پیدا کند با ذکر برخی شواهد این ویژگی‌ها را به جامعه ایرانی تعمیم داده‌اند (سیف، ۲۰۰۴؛ کدیور، ۱۳۷۴؛ میری، ۱۳۷۴؛ محسنیان راد، ۱۳۸۶). روشن است که این روش نمی‌تواند روش درستی برای رسیدن به تصویری جامع از ویژگی‌های خلقی جوامع باشد. اشکال مهمی وارده به این روش آن است که متون حوزه خلیقات ایرانیان فقط به انعکاس برخی ویژگی‌های منفی اکتفا می‌کنند و موارد نقض و سویه مثبت خلیقات ایرانیان را که در این آثار ادبی یا امثال و ضرب‌المثل‌ها بازتاب پیدا می‌کند نادیده می‌گیرند. نکته دیگر آن که زمانی می‌توان به این نوع پژوهش‌ها اتکا کرد که در کنار مطالعه آثار ادبی شواهد و نمونه‌های عینی این ویژگی‌ها در حیات اجتماعی ایرانیان در طول تاریخ بیان شود، اما عمده تحقیقات در این حوزه با

پیش فرض قراردادن اقتدارگرایی و استبدادمداری ایرانیان صرفاً به دنبال نشان دادن حضور و وجود گزاره‌ها و مفاهیمی‌اند که دلالت بر اقتدارگرایی و خودمداری و دیگر ویژگی‌های خاص جامعه استبدادی می‌کنند و سپس همین ویژگی‌ها به همه ملت ایران در طول تاریخ نسبت داده می‌شود. این درحالی است که با فرض پذیرش انعکاس خلیقات در ادبیات، در بیان نسبت میان متون ادبی و خلیقات ایرانیان، باید پرسید چه متونی و به چه میزان می‌توانند بازتاباننده خلیقات و ویژگی‌های جامعه باشند؟ و آیا با استخراج گزاره‌هایی دال بر حضور ویژگی‌های منفی خلقی در آثار ادبی می‌توان آن را به همه تعمیم داد و این ویژگی‌ها را ویژگی مردم ایران دانست؟

جوهرگرایی و رویکرد ذات‌انگارانه یکی از ویژگی‌های آثار مربوط به خلیقات ایرانیان است. همان‌طور که بیان شد برخی، هم‌چون سریع‌ال‌قلم، اساساً ژن ایرانی را دارای ضعف می‌دانند. این رویکردهای نژادگرایانه، با پذیرش فرض تفاوت نژاد میان ملت‌ها، به همان تعبیری که زیگفرید در کتاب *روح ملت‌ها* بیان داشته است به‌نوعی بر تفاوت میان غرب و شرق و نژاد غربی و شرقی تأکید دارند. حال آن‌که این گزاره‌ها و رویکردهای نژادگرایانه بیش‌تر وجهی سیاسی و ایدئولوژیک دارند و در خدمت اهداف استعماری غرب و زاییده عصر امپریالیسم اروپایی‌اند. اساساً چگونه می‌توان با وجود تنوع فرهنگی در جامعه ایرانی و اختلاط نسل و فرهنگ‌ها در طول تاریخ، به‌ویژه در ایران، و آمدورفت اقوام و نژادهای غیرایرانی به ایران و امتزاج و پیوند میان نژادها بر این مفاهیم نژادگرایانه و ذات‌انگارانه در تفسیر و توضیح خلیقات ایرانیان اصرار ورزید؟ از طرفی، این آثار ضمن اتخاذ رویکرد ذات‌گرایانه تمامی تاریخ و شخصیت ایرانی را ایستا و بدون تغییر می‌دانند و معتقدند این ویژگی‌ها در طول تاریخ همراه ایرانیان بوده است.

یکی از نقدهایی که بر این آثار وارد است توجه‌نکردن به ویژگی‌های مثبت و محاسن جامعه ایرانی و نادیده‌گرفتن این ویژگی‌هاست. نظریه محوری و سوگیری و واقع‌نگرنبودن در این آثار موجب شده است تا روشن‌فکران با عینک بدبینی ایران و جامعه ایرانی را توصیف کنند و فقط به زشتی‌ها و ویژگی‌های بد ایرانیان توجه داشته باشند. البته در توصیف این بخش در بسیاری از مواقع دچار مبالغه و از انصاف خارج شده‌اند. این ویژگی در نوع گزارش برخی سفرنامه‌نویسان و سیاحان خارجی نیز مشاهده می‌شود؛ سیاحانی که در چهارچوب گفتمان شرق‌شناسی شرق و انسان ایرانی را توصیف کرده‌اند و زشت‌ترین ویژگی‌ها را به ایرانیان نسبت داده‌اند.

اگرچه شماری از سفرنامه‌نویسان با رویکردی شرق‌شناسانه ایرانیان را توصیف و ایرانی و شرقی را سرزنش کرده‌اند و روشن‌فکران و صاحبان آثار حوزه‌خلفیات ایرانیان برای اثبات مدعای خود شواهدی را از گزارش سیاحان خارجی ارائه کرده‌اند، با مشاهده آثار بسیاری از سفرنامه‌نویسان از جمله دوگوبینو (بی‌تا)، بنجامین (۱۳۶۳)، سرنا (۱۳۶۲)، پولاک (۱۳۶۸)، اورسل (۱۳۵۲)، بروگش (۱۳۶۷)، ویتاسکوویل (۱۳۷۵)، و برد (۱۳۷۶) می‌توان دریافت که آنان در لابه‌لای گزارش‌های خود دیدگاه‌های برخی دیگر از سیاحان اروپایی را درزمینه ایران و ایرانی نقد کرده‌اند و معتقدند اروپایی‌ها در قضاوت خود درباره‌خلفیات ایرانیان جانب انصاف را رعایت نکرده‌اند.

پای‌بندنبودن به چهارچوبی مشخص و نظام‌مند از جمله دیگر ویژگی‌های آثار حوزه‌خلفیات ایرانیان به‌شمار می‌رود؛ برای مثال، همان‌طورکه پیش‌ازاین اشاره شد، سریع‌القلم یکی از کسانی که در این حوزه بسیار شناخته‌شده و مورد استناد است، درجایی رویکردی کاملاً ساختارگرایانه دارد و ساختار سیاسی و استبدادی را متغیر تأثیرگذار در فرهنگ و خلقیات می‌داند و درجایی دیگر، با رویکردی ذات‌انگارانه بیان کرده که ژن ایرانی دارای ویژگی اقتدارگرایی است. گاه سیاست و ساختار سیاسی در جای علت می‌نشیند، گاه در جای معلول. در پاره‌ای از آثار، از خلقیات ایرانی فارغ از ساختارهای موجود در تاریخ پرسش می‌شود.

سریع‌القلم در کتاب فرهنگ سیاسی ایران گاه گریزی به استبداد می‌زند و ریشه همه مشکلات جامعه را در تاریخ استبداد و ساختارهای سیاسی می‌بیند و می‌نویسد: «فرهنگ سیاسی غیرعقلایی در نتیجه محصول حاکمیت مطلق دولت بر اقتصاد، فرهنگ، و روان جامعه است» (سریع‌القلم، ۱۳۸۶: ۱۸۵). او در کتاب اقتدارگرایی ایرانی در عهد قاجار به نقش ساختارهای حاکم در شکل‌دهی به افکار و خلقیات و روحیات ایرانیان اشاره دارد؛ ساختارهای سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی‌ای که جامعه ایرانی همواره در آن نفس کشیده‌اند و زیسته‌اند. به‌همین دلیل، بر این باور است که طبعاً انسان‌ها متملق نمی‌شوند، بلکه ساختارها آنان را چنین تربیت می‌کند و در این مسیر شکل می‌دهد و هدایت می‌کند (سریع‌القلم، ۱۳۹۰: ۴۶). گاه نگاهی ذات‌گرایانه به این مسئله دارد و می‌گوید ژن ایرانی اقتدارگراست (همان: ۴). از نظر او، تلازم خاصی میان حکومت استبدادی و منش و خلقیات ایرانیان وجود دارد و بخش قابل‌توجهی از مسائل ما به بحران شخصیتی ما بازمی‌گردد.

شخصیت و خلیات ما ریشه در تاریخ استبداد دارد. تا زمانی که این تحول شخصیتی صورت نگیرد خیلی فرقی نمی‌کند کدام گروه اجتماعی در ایران به قدرت برسند؛ زیرا با افکاری متفاوت عملکرد گذشتگان را تکرار خواهند کرد... توسعه‌نیافتگی ما نتیجه خلیات و شخصیت دیرپای قبیله‌ای، عشیره‌ای، تبعیتی، و استبدادی از یک سو و افکار غیرمنطقی و غیرقابل انطباق با شرایط ایران از سوی دیگر است. و هر دو نتیجه ساختارهای اجتماعی اقتصادی و سیاسی (سریع‌القلم، ۱۳۸۰: ۲۶۹؛ سریع‌القلم، ۱۳۹۰: ۲۶-۳۱).

همان‌طور که دیده شد، در نهایت مشخص نیست سریع‌القلم کدام عامل را عامل تأثیرگذار در توسعه‌نیافتگی ایران می‌بیند؛ دولت استبدادی، ژن و شخصیت ایرانی، نظام ایلیایی، و فرهنگ ایلیاتی و عشیره‌ای. به هر حال، از هر نظر، او شخصیت و خلیات ایرانیان را یک مشکل و مسئله می‌داند. البته شواهد محکم و روشنی برای ادعای خود نمی‌آورد. او برای اثبات ادعای خود، ضمن بهره‌گیری از نظریه‌های اندیشمندان غربی و در چهارچوب مفهوم استبداد شرقی، با ارائه گزارش برخی سیاحان و سفرنامه‌نویسان غربی و نیز نظرسنجی خود به این نتیجه رسیده است.

متون مربوط به خلیات ایران برای اثبات مدعای خود نمونه‌هایی کلیشه‌ای، تکراری، نامستدل، و نقض‌شدنی ارائه می‌کنند و با اتکا بر این نمونه‌های کلیشه‌ای نتیجه می‌گیرند که ایرانیان تک‌رو هستند؛ برای مثال، گفته می‌شود ایرانیان در ورزش‌های فردی، مانند کشتی و وزنه‌برداری، موفق‌تر بوده‌اند تا در فوتبال و بسکتبال (کاتوزیان، ۱۳۹۲: ۲۲). حال آن‌که تجربه همین سال‌های اخیر ایران در حوزه ورزش نشان می‌دهد ایران در کنار ورزش‌های فردی، مثل کشتی و وزنه‌برداری، در ورزش‌های جمعی، مثل والیبال و بسکتبال، به موفقیت‌های چشم‌گیری رسیده است و در میادین جهانی حضور دارد. والیبال ایران در سال‌های اخیر در آستانه رسیدن به صدر تیم‌های برتر دنیاست. بسکتبال ایران در آسیا جزو مدعیان است و فوتبال کشور برای سال‌های متمادی تیم نخست آسیاست. در والیبال ساحلی و انواع رشته‌های دیگر والیبال و فوتبال نیز، به‌ویژه در پارالمپیک، تا مرز قهرمانی جهان پیش رفته است.

می‌توان گفت بیش‌تر این‌گونه مکتوبات در بستر مسئله توسعه و چرایی عقب‌ماندگی و در نتیجه مقایسه میان شرق و غرب شکل گرفته است. بنابراین، ضمن تمایزبخشی میان انسان غربی و شرقی، انسان و جامعه غربی به‌منزله‌الگوی دارای ویژگی‌هایی متناسب با توسعه و پیشرفت معرفی و ویژگی‌های جامعه و انسان ایرانی مهم‌ترین عامل عقب‌ماندگی

دانسته می‌شود. حال آن‌که سؤال از چرایی عقب‌ماندگی می‌تواند ما را از بررسی اصل مسئله خلیقات بازدارد.

نکته مهم آن است که این‌گونه مطالعات با رویکرد جامعه‌شناسی تاریخی به سراغ توصیف خلیقات ایرانی می‌روند و از آن‌جا که رویکرد غالب جامعه‌شناسی تاریخی رویکردی تطبیقی است شرق را با غرب مقایسه می‌کنند. طرح مسئله به این شیوه موجب می‌شود تا ما در تحلیل خود دچار خطا شویم و با معیار قراردادن یک عنصر دیگر عناصر را بر مبنای آن بسنجیم. نتیجه عملی این نگرش چیزی نیست جز استخفاف و استهزاء و تحقیر فرهنگ‌های بومی و سنت‌ها، چه از نوع دینی و چه ملی، تسلیم شدن در برابر الگوهای غربی و پذیرفتن این نگاه که انسان شرقی موجودی است عاری از اخلاق، مسئولیت‌پذیری، و روحیه مشارکتی و امثال این؛ و انسان غربی موجودی است برتر و دارای عالی‌ترین شاخص‌های انسانی و مدنیّت و شهروندی. بنابراین، سریع‌القلم در چهارچوب همین نگاه مقایسه‌ای معتقد است: «توسعه انسان ویژه می‌خواهد. نمی‌توان هم توسعه را خواست و هم نامنظم بود. توسعه‌یافتگی به ذهن علمی و شخصیت کاری و انسان مسئولیت‌پذیر و قاعده‌مند نیازمند است» (سریع‌القلم، ۱۳۸۲: ۵) و چون الگوی غرب را به منزله شاخص توسعه پذیرفته است می‌گوید: «نوع انسانی که تاریخ استبداد ایران تولید کرده است مناسب توسعه‌یافتگی قرن بیست و یکمی نیست» (سریع‌القلم، ۱۳۸۶: سیزده). غالب آثار حوزه خلیقات ایرانیان به همین شیوه به ایران و شخصیت ایرانی نگریسته‌اند. جمال‌زاده هم غرب را الگوی برتر و بهتر معرفی می‌کند و دریاب برتری غرب بر شرق می‌نویسد: «نباید فراموش کنیم که آن‌ها دارند و ما نداریم، آن‌ها می‌دانند و ما نمی‌دانیم، آن‌ها می‌توانند و ما نمی‌توانیم» (جمال‌زاده، ۱۳۴۵: ۴۵). او در این باره، به نقل از یادداشتی از هانری مارتین، می‌نویسد:

ملت‌های اروپایی چه قدر نسبت به این ملت ایران سربلند به نظر می‌رسند و با این همه ایرانیان مردم باهوش و دل‌زنده‌ای هستند و استعداد دارند که بزرگ‌ترین و قادرترین ملت مشرق‌زمین باشند و تنها چیزی که کم دارند همانا یک حکومت خوب و صالح است و مذهب مسیح (همان: ۸۸).

همین نگرش سبب شده است که تاریخ ایران در پرتو تاریخ اروپا نوشته شود و شاید بتوان گفت این کار، از آن‌جا که بدون آگاهی صورت پذیرفته، سوئیۀ ایدئولوژیک به خود گرفته است. از حیث روش‌شناختی، می‌توان گفت این‌گونه مطالعات تاریخی و

مردم‌شناختی در چهارچوب مکتب آنال و رویکردهای مارکسیستی به جامعه ایرانی و تاریخ ایران نگریسته‌اند؛ چراکه نقش تعیین‌کننده جغرافیا در تاریخ و نیز اروپامحوری هم در آثار آنالیست‌ها مشاهده می‌شد و هم در آثار مارکسیست‌ها که دعوی جهان‌وطنی داشتند. هر دو گروه به رویکرد تاریخی اعتقاد داشتند که مراحل توسعه باید با تقلید از مراحل طی شود که اروپا در تاریخ خود گذرانده است.

از حیث روش‌شناختی، آنالیست‌ها را می‌توان متأثر از مارکسیسم و نئومارکسیسم دانست که در واقع ریشه در ماتریالیسم دیالکتیک آلمان دارند. وقتی در چهارچوب مکتب تاریخی آنال به تاریخ و تحولات جامعه ایران نگریسته شود عنصر جغرافیا و ساختارهای محیطی عنصری تعیین‌کننده در همه سطوح دانسته می‌شود و ما ناگزیر گرفتار جبرگرایی یا دترمینیسم محیطی و ساختاری می‌شویم و عناصر دیگر در تحلیل‌های تاریخی رنگ می‌بازد و وقتی از این چهارچوب جامعه ایرانی را تحلیل کنیم به تفسیر خاصی در خلیقات ایرانیان خواهیم رسید که در این تفسیر عنصر جغرافیا و آب‌وهوا و محیط و ساختارها تأثیر تعیین‌کننده‌ای در خلیقات مردمان ایران پیدا می‌کنند.

این نگاه توسعه‌محور در حوزه مطالعات مربوط به خلیقات ایرانیان می‌تواند ما را از رسیدن به نتیجه‌ای واقعی‌تر در باب جامعه ایرانی بازدارد و گمراه کند. ما به‌جای این‌که بپرسیم چرا عقب مانده‌ایم باید بکشیم نشان دهیم که نوع بودن ما در جهان چیست (توفیقی، ۱۳۹۱)؛ چراکه به قول مارتین زونیس:

وقتی یک عضو نخبگان سیاسی به دنبال میزانی باشد که با آن پیشرفت و یا نقاط ضعف کشور خود را اندازه‌گیری کند، احتمالاً این میزان یک کشور همسایه در حال رشد نخواهد بود. تقریباً همیشه ایران با ایالات متحده آمریکا و اروپای غربی مقایسه شده است. نتیجه اصلی این مقایسه رشک‌آمیز کوچک‌کردن پیشرفت‌های ایران در بزرگ‌کردن نقاط ضعف آن است. بدون توجه به این‌که در این کشور چه می‌گذرد ایران هرگز بر مشکلات پیروز نخواهد شد. نتیجه اصلی استفاده از غرب به‌عنوان 'شاخص مرجع' برای توسعه ایران به‌وجود آمدن حس عمیق عقب‌ماندگی ملی، انتقاد پایان‌ناپذیر از سرعت ناچیز تغییر، و لاجرم تلاش برای پیدا کردن بهانه‌ای است که همه شکست‌های مشاهده‌شده را به‌گردن او بیندازیم (زونیس، ۱۳۸۷: ۳۲۷-۳۲۸).

در این نگاه، به غرب و شرق به‌منزله دو منظومه کاملاً جدا و متفاوت از هم نگریسته می‌شود. فرهنگ غربی فرهنگی دموکراتیک و فرهنگ شرقی فرهنگی اقتدارگرا خوانده می‌شود.

۵. نتیجه‌گیری

کتاب حوزه جامعه‌شناسی تاریخی و خلیقات ایرانیان ویژگی‌های خلقی نامطلوبی هم‌چون دروغ‌گویی و دورویی، چاپلوسی، بی‌برنامگی، مسئولیت‌ناپذیری، تنبلی، گلیم‌خویش‌بیرون‌کشیدن به هر قیمتی، تقلب، تلون، مشارکت‌کردن و نداشتن روحیه جمعی، تک‌روی، و غیره به انسان ایرانی نسبت داده‌اند و سهم قابل‌توجهی را برای استبداد و ساختارهای سیاسی به‌منزله یک عامل تعیین‌کننده در شخصیت ایرانیان در نظر گرفته‌اند که البته عامل عقب‌ماندگی ایران هم شده است.

اما باید پرسید که اگر منش و خلیقات مردمان این سرزمین چنین خودمدار و مستبد و فردگرا و تک‌رو و نوکرمنش است، چگونه و با چه مکانیسمی توانسته‌اند قرن‌ها در این پهنه پُراشوب و سخت اقلیمی فرهنگ و تمدن خود را حفظ کنند و ادامه حیات دهند؟ اگر استبداد عامل انحطاط و رکود جامعه ایرانی است و اگر در تاریخ سیاسی-اجتماعی ایران چیزی جز استبداد و خودکامگی دیده نمی‌شود و اگر ایرانیان برای مقابله با ناامنی و بی‌ثباتی همیشگی و فرسایشی سرمشق و الگو و تجربه‌ای جز ایجاد دولت‌های متمرکز و مستبد نداشته‌اند، پس دستاوردهای فرهنگی-تمدنی ایرانی و راز بقا و ماندگاری موجودیت و هویت ملی ایرانیان چیست و چگونه تبیین می‌شود؟

آیا نگاه حقارت‌آمیز به تاریخ ایرانی و نفی این گذشته به‌منزله نفی همه دستاوردهای تاریخی و فرهنگی یک ملت در طی سالیانی دراز نیست؟ به‌نظر می‌رسد گفتمان مسلط چشم بر واقعیت‌های موجود در جامعه ایرانی بسته و بدون توجه به واقعیت‌ها و تجارب انسان ایرانی اقدام به ارائه گزاره‌های عام و یک‌جانبه در باب خلیقات ایرانی و تأثیر ساختار استبدادی بر آن کرده است و با این روش اقدام به ارائه نظریه‌هایی کلان در مقیاسی به‌وسعت یک تمدن یا دوره تاریخی هزاران‌ساله کرده است.

البته روشن است که این خوانش از شخصیت ایرانی تنها خوانش موجود درباره ایرانیان نیست، اما باید توجه داشت که خوانش‌های رقیب نیز چندان مورد استقبال عامه و جامعه علمی قرار نگرفته است و ما شاهد تصاحب گفتاری و نوشتاری گفتمانی هستیم که ایرانی را دارای ویژگی‌های خاص و عمدتاً منفی رفتاری می‌داند و دلایل و عوامل خاصی را هم‌چون استبداد، ویژگی‌های سرزمینی، جنگ‌ها و حملات بیگانگان، ساختار ایلپاتی، و غیره برای آن برمی‌شمرد.

نباید از تأثیر این نگاه در حوزه‌های گوناگون سیاسی و اجتماعی و حوزه‌های کلان سیاست‌گذاری و اجرایی غافل شد. در بُعد ملی و بین‌المللی نیز، ضمن فراهم کردن اسباب

خودباوری نداشتن و کمک به سلطه هژمونیک و غلبه همه‌جانبه غرب در عرصه جهانی، موجب نوعی بی‌اطمینانی و کاهش اعتماد به جامعه ایران می‌شود و ازسویی دیگر، با سرپوش گذاشتن بر تمامی سیاست‌های استعماری، ثابت می‌کند این‌گونه کشورها عقب‌مانده‌اند و عقب‌نگه‌داشته نیستند. این رویکرد در حیطه سیاست‌گذاری نیز تأثیر مستقیمی دارد.

بنابراین، وقتی ما مسئله را خلیات خود بدانیم راه‌حلی متناسب با آن پیشنهاد می‌کنیم، لازم است که فرهنگ و آداب و شیوه زیست ایرانیان را بشناسیم و این بار خود را از بند فراروایت‌های (meta-narrative) تاریخی هم‌چون گفتمان شرق‌شناسی، استبداد شرقی و ایرانی، و نیز مسئله توسعه و چرایی عقب‌ماندگی رها کنیم و به سراغ تجربه‌ها و واقعیت‌های زیسته ایرانیان برویم؛ چراکه با رجوع به فرهنگ عامه و آداب و رسوم ایرانیان در طول تاریخ می‌توان شواهد و نمونه‌هایی را یافت که بر گزاره‌هایی عام هم‌چون خودمداری و اقتدارگرایی ایرانی تردید می‌کند و نشان می‌دهد در گذشته ارزش‌های معطوف به منافع «دیگری» مثل مسئولیت‌پذیری، مشارکت و رفتار جمعی، مدارا، و کمک به هم‌نوع در جامعه ایران وجود داشته است.

پی‌نوشت

۱. در کتاب *فلسفه تاریخ* (چاپ انگلیسی ۱۸۷۸).

کتاب‌نامه

- آزادارمکی، تقی (۱۳۹۱). *بنیان‌های فکری نظریه جامعه ایرانی*، تهران: نشر علم.
- آشتیانی، منوچهر (۱۳۹۱). «استبداد و حکومت استبدادی در جهان تاریخ؛ استبداد شرقی و وجه تولید آسیایی؛ دو مادر نظریه تاریخ ایران»، *سوره اندیشه*، دی و بهمن، ش ۶۶ و ۶۷.
- اشرف، احمد (۱۳۴۷). *نظام فئودالی یا نظام آسیایی*، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی.
- اشرف، احمد (۱۳۵۹). *موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران: دوره قاجاریه*، تهران: نشر زمینه.
- اورسل، ارنست (۱۳۵۲). *سفرنامه اورسل*، ترجمه علی اصغر سعیدی، تهران: زوار.
- برد، اف. ال. و هارولد اف. وستون (۱۳۷۶). *گشت‌وگذاری در ایران بعد از انقلاب مشروطیت*، ترجمه علی اصغر مظهری کرمانی، تهران: نشر جانان.
- بروگش، هاینریش کارل (۱۳۶۷). *سفری به دربار سلطان صاحبقران*، تهران: اطلاعات.
- بنجامین، ساموئل گرین ویلر (۱۳۶۳). *ایران و ایرانیان*، ترجمه حسین کردبچه، تهران: انتشارات علمی.

- پولاک، یاکوب ادوارد (۱۳۶۸). *ایران و ایرانیان*. ترجمه کیکاووس جهان‌داری، تهران: خوارزمی.
- توفیق، ابراهیم (۱۳۹۱). «مدرنیته ایرانی جدی گرفته نشده است»، *روزنامه اعتماد*، ش ۲۴۸۲، ۱۱ شهریور.
- جمال‌زاده، محمدعلی (۱۳۴۵). *خلقیات ما ایرانیان*، تهران: کتاب‌فروشی فروغی.
- جوادی‌یگانه، محمدرضا و آرمین امیر (۱۳۹۳). «نگاهی به خودشرق‌شناسی در ایران مدرن: بررسی کتاب *خلقیات ما ایرانیان* اثر سیدمحمدعلی جمال‌زاده»، *جامعه‌پژوهی فرهنگی*، دوره ۵، ش ۴.
- حجاریان، سعید (۱۳۷۴). «ساخت اقتدار سلطانی، آسیب‌پذیری‌ها، بدیل‌ها»، *اطلاعات سیاسی و اقتصادی*، ش ۹۱ و ۹۲.
- دوگوبینو، کنت (بی‌تا). *سه سال در ایران*، ترجمه ذبیح‌الله منصوری، تهران: انتشارات فرخی.
- رضاقلی، علی (۱۳۷۳). *جامعه‌شناسی خودکامگی*، تهران: نشر نی.
- رضاقلی، علی (۱۳۷۷). *جامعه‌شناسی نخبه‌کشی*، تهران: نشر نی.
- زونیس، ماروین (۱۳۸۷). *روان‌شناسی نخبگان سیاسی ایران*، ترجمه پرویز صالحی، تهران: انتشارات چاپخش.
- سرنا، کارلا (۱۳۶۲). *آدم‌ها و آیین‌ها در ایران*، ترجمه علی اصغر سعیدی، تهران: زوار.
- سریع‌القلم، محمود (۱۳۸۰). *عقلانیت و آینده توسعه‌یافتگی ایران*، تهران: مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه.
- سریع‌القلم، محمود (۱۳۸۲). «دگرگشت شخصیت ایرانی: سنگ‌بنای توسعه کشور»، *اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، ش ۱۹۱-۱۹۲.
- سریع‌القلم، محمود (۱۳۸۶). *فرهنگ سیاسی ایران*، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- سریع‌القلم، محمود (۱۳۹۰). *اقتدارگرایی ایرانی در عهد قاجار*، تهران: فرزادروز.
- سیف، احمد (۲۰۰۴). *استبداد ذهن و فرهنگ استبدادی*، لندن: بی‌جا.
- عنایت، حمید (۱۳۷۷). *نهادها و اندیشه‌های سیاسی در ایران و اسلام*، با تصحیح و مقدمه زیباکلام، تهران: روزنه.
- فراستخواه، مقصود (۱۳۹۴). *ما ایرانیان: زمینه‌کاوی تاریخی و اجتماعی خلقیات ایرانی*، تهران: نشر نی.
- کاتوزیان، محمدعلی (همایون) (۱۳۷۲). *استبداد، دموکراسی و نهضت ملی*، تهران: نشر مرکز.
- کاتوزیان، محمدعلی (همایون) (۱۳۹۲). *ایرانیان: دوره باستان تا دوره معاصر*، ترجمه حسین شهیدی، چ ۳، تهران: نشر مرکز.
- کدیور، جمیله (۱۳۷۴). «اقتدارگرایی از منظر فرهنگ عامه»، *راه‌برد*، ش ۸.
- مارکس، کارل و فردریش انگلس (۱۳۷۹). *پنج مقاله مارکس و انگلس درباره ایران*، ترجمه داوود شیخاوندی، تهران: نشر آتیه.
- ماهرویان، هوشنگ (۱۳۸۵). *تبارشناسی استبداد ایرانی*، تهران: نشر بازتاب‌نگار.

- محسنیان زاد، مهدی (۱۳۸۶). «هنجارهای ارتباطی در ضرب‌المثل‌ها و یازده قرن اشعار فارسی»، *مجله جامعه‌شناسی ایران*، ش ۳۱.
- منتسکیو، شارل لوئی دوسکوند (۱۳۶۲). *روح‌القوانین*، ترجمه کریم مجتهدی، تهران: امیرکبیر.
- موقن، یدالله (۱۳۷۸). *زبان، اندیشه و فرهنگ (مجموعه مقالات)*، ترجمه و تألیف یدالله موقن، تهران: هرمس.
- میری، احمد (۱۳۷۴). «تأثیر ساختار نظام سیاسی بر فرهنگ سیاسی مردم ایران، با تأکید بر ۱۳۳۲-۱۳۵۷»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، به‌راهنمایی علیرضا ازغندی، دانشگاه تربیت مدرس.
- نراقی، حسن (۱۳۸۰). *جامعه‌شناسی خودمانی*، تهران: نشر اختران.
- نراقی، حسن (۱۳۸۳). *پی‌نکته‌هایی بر جامعه‌شناسی خودمانی*، ج ۲، تهران: نشر اختران.
- نعمانی، فرهاد (۱۳۵۸). *تکامل فنودالیسم در ایران*، تهران: خوارزمی.
- ولی، عباس (۱۳۸۰). *ایران پیش از سرمایه‌داری: تاریخ نظری*، ترجمه حسن شمس‌آوری، تهران: نشر مرکز.
- ویتفوجل، کارل اگوست (۱۳۹۱). *استبداد شرقی، بررسی تطبیقی قدرت تام*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: نشر ثالث.